



**درس خارج کلام**  
**بررسی مبانی و مسائل مهدویت**  
**با محوریت کتب اربعه**

**جلسات ۳۰ تا ۳۷**

**اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور (۱)**

**استاد: آية الله طبرسی (دامت برکاته)**

**سال تحصیلی: ۹۵-۱۳۹۴**

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### فهرست مطالب

جلسه سی ام - ۹۴/۱۰/۱۹	۳
جلسه سی و یکم - ۹۴/۱۰/۲۰	۱۴
جلسه سی و دوم - ۹۴/۱۰/۲۱	۱۸
جلسه سی و سوم - ۹۴/۱۰/۲۲	۲۱
جلسه سی و چهارم - ۹۴/۱۰/۲۳	۲۷
جلسه سی و پنجم - ۹۴/۱۱/۱۰	۳۲
جلسه سی و ششم - ۹۴/۱۱/۱۱	۳۹
جلسه سی و هفتم - ۹۴/۱۱/۱۲	۴۳

از مجموع این مطالب استفاده می‌کنیم: با این که شیخ روایت را در حد حدیث مروی پذیرفته‌اند (مروی، اعم از صدور از جانب امام است) اما چون سند ارائه نمی‌دهند ما نمی‌توانیم به مضمون آن که گویا عدد ۳۱۳ علت تامه برای ظهور حضرت می‌باشد، ملتزم شویم پس این عدد جزء العله است نه تمام العله و ممکن است علل و مصالح دیگری هم مورد اراده‌ی الهی باشد بلکه اگر گفته شود اراده‌ی خداوند در این ظرف است اشکال ندارد اما تمام العله گرفتن عدد مورد اشکال می‌باشد، مضافاً که روایت تصریح به امام مهدی علیه السلام ندارد بلکه مطلق امام را می‌گوید.

نفر برسد، با توجه به اینکه شیعه در زمان شما خیلی بیشتر از این عدد می‌باشد، پس چرا امام ظهور نمی‌کند.

شیخ جواب دادند که بله امروز از حیث عدد زیاد هستند اما تنها کمیت مطرح نیست بلکه کیفیت و اوصاف نیز مطرح می‌باشد و ما نمی‌دانیم این اوصاف در عدد هست یا نه. اوصافی همچون شجاعت، صبر و مقاومت، آزمایش شده که در برابر دشمن از خود ضعف نشان ندهند، اخلاص در جهاد داشته باشند، تنها برای خدا و دنبال آخرت و ادای تکلیف باشند، قلب آن‌ها از عیب پاک و از نظر سلامت جسمی و عقلی کامل باشند، سستی در آن‌ها نباشد و اظهار سستی و ترس هنگام مقابله با دشمن نداشته باشند.<sup>۱</sup> حال چه کسی این خصوصیات را دارد نمی‌دانیم و خدا می‌داند مصلحت در این است و این مصلحت را خدا تشخیص می‌دهد و چنانچه خداوند عز و جل بداند که در بین شیعیان یک چنین کسانی با چنین صفاتی باشند و از شرکت در جهاد هم معذور نباشند، امام علیه السلام ظهور می‌کند و یک لحظه غیبت نمی‌کند. لکن عدم حصول چنین جمعی روشن است لذا غیبت استمرار دارد. و اگر بگوئید از کجا بدانیم چنین صفاتی لازم است در حالی که نصی در این مورد نداریم، می‌گوئیم این از مسلمات مذهب امامیه است. (البته شیخ خواسته‌اند جواب بدهند مگر نه نص هم داریم)

۱ به خدا قسم اگر تمام اعراب ائتلاف کنند و همدست و متحد شوند در برابر علی بن ابی طالب علیه السلام آن‌ها یک قدم هم عقب نمی‌روند و پشت نمی‌کنند تا با آن‌ها درگیر شوند و یک نفر آن‌ها را باقی نگذرانند.

### جلسه سی‌ام - ۹۴/۱۰/۱۹

ما کتاب‌های فراوانی راجع به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام داریم ولی در مورد اصحاب حضرت حجت علیه السلام در زمان غیبت صغری و کبری و در زمان ظهور، طبق تتبعی که داشتیم، بحث مفصل و کتاب مستقلی نداریم.

لذا در سه مرحله بحث است:

۱. اصحاب و مرتبطان با امام در دوران غیبت صغری
۲. اصحاب و مرتبطان با امام در دوران غیبت کبری
۳. اصحاب امام در دوران ظهور؛ که محور بحث ما است.

### اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور

در عصر ظهور اصحاب امام علیه السلام چند نفرند؟ ۳۱۳ یا ۳۱۴ یا ده هزار نفر یا چهارده هزار نفر یا بیست و چهار هزار یا صد هزار نفر؟ آیا زنان هم بین آنها هستند؟ تعدادشان چند نفر است؟ خصوصیات و ویژگی‌ها و سابقه ایشان چیست؟

### روایت اول

الف) متن روایت:

حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي هَارُونَ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّهَّائِنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الْقُمِيُّ الْقَطَّانُ، الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الْخَزَّازِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَّاسَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ عَبْدُ

اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الرَّهْرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَسَانَ سَعِيدُ بْنُ جَنَاحٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلْ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَعْلَمُ أَصْحَابَ الْقَائِمِ عليه السلام كَمَا كَانَ يَعْلَمُ عِدَّتَهُمْ؟

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: حَدَّثَنِي أَبِي عليه السلام، قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ يَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَقِبَائِلِهِمْ رَجُلًا فَرَجَلًا، وَمَوَاضِعَ مَنَازِلِهِمْ وَمَرَاتِبِهِمْ، وَكُلُّ مَا عَرَفَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَدْ عَرَفَهُ الْحَسَنُ عليه السلام، وَكُلُّ مَا عَرَفَهُ الْحَسَنُ عليه السلام فَقَدْ عَرَفَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام، وَكُلُّ مَا عَرَفَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَقَدْ عَرَفَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، وَكُلُّ مَا عَرَفَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَدْ عَرَفَهُ عَلِيٌّ عليه السلام، وَكُلُّ مَا عَرَفَهُ عَلِيٌّ عليه السلام فَقَدْ عَرَفَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام (يَعْنِي نَفْسَهُ عليه السلام).

قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: قُلْتُ: مَكْتُوبٌ؟

قَالَ: فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَكْتُوبٌ فِي كِتَابٍ مَحْفُوظٍ فِي الْقَلْبِ، مُثَبَّتٌ فِي الذِّكْرِ لَا يُنْسَى.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَخْبِرْنِي بِعَدَدِهِمْ وَبُلْدَانِهِمْ وَمَوَاضِعِهِمْ، فَذَكَرَ يَقْتَضِي مِنْ أَسْمَائِهِمْ؟

قَالَ: فَقَالَ عليه السلام: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَاتَّبِنِي. قَالَ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ أَتَيْتُهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ، أَتَيْتَنَا لِمَا سَأَلْتَنَا عَنْهُ؟

قُلْتُ: نَعَمْ، جُعِلْتُ فِدَاكَ.

قَالَ: إِنَّكَ لَا تَحْفَظُ، فَأَيْنَ صَاحِبِكَ الَّذِي يَكْتُبُ لَكَ؟

قُلْتُ: أَظُنُّ شَعْلَةَ شَاغِلًا، وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَأَخَّرَ عَنْ وَقْتِ حَاجَتِي، فَقَالَ لِرَجُلٍ فِي مَجْلِسِهِ: اكْتُبْ لَهُ: «هَذَا مَا أَمَلَاهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَلَيَّ أَمِيرٍ

روایت سوم

امام جعفر صادق عليه السلام: لو اجتمع على الامام عدة اهل البدر ثلاثمائة و بضعه عشر رجلا لوجب عليه الخروج بالسيف

اگر بر امام ۳۱۳ نفر جمع شدند و مطیع امام بودند بر امام لازم است که قیام به شمشیر کند.

این روایت یک مدرک بیشتر ندارد و آن هم مصنفات<sup>۱</sup> شیخ مفید رحمته الله می باشد. در آنجا ایشان چنین شروع می کنند که چرا امام عليه السلام ظهور نمی کنند و اصلا ایشان چه موقع ظهور می کنند، سوالی که معتقدین به امامت آن حضرت، هنگامی که فشار از طرف دشمن بر شیعه زیاد شود و دل آن ها از غیظ دشمن پر می شود، زیاد مطرح می کنند، این طور فکر می کنند که با این حوادث دنیا پر از ظلم و جور شده است و الان دیگر زمان ظهور حضرت می باشد.

توقیت دیگری که برای ظهور امام زمان عليه السلام غیر از این (فشار بر شیعه) بیان و تعیین شده، آن است که عدد اصحاب آن حضرت به ۳۱۳ نفر برسد بنا بر حدیثی از امام صادق عليه السلام که روایت شده که ایشان فرموده اند که اگر بر امام ۳۱۳ نفر جمع شوند بر ایشان خروج واجب است.

این حدیث را برای شیخ مفید مطرح کردند و پس از تایید شیخ که این حدیث مروی است از ایشان سوال شد که ما به یقین می دانیم که شما قائل هستید که زمان ظهور امام زمان عليه السلام زمانی است که عدد اصحاب ایشان به ۳۱۳

۱ مصنفات شیخ مفید، رساله چهارم، ج ۷

#### ۴. سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ

ایشان ثقة می باشد.

این روایت را مرحوم ابن طاووس از کتاب یعقوب بن نعیم نقل می کند که اولاً طریق ایشان به آن کتاب معلوم نیست، و کتاب هم، کتاب معروف و شناخته شده ای نیست که بتوان بدون سند قبول کرد، مضافاً در سند آن عبدالله بن داود است در حالی که در سند مرحوم ابن طاووس عبدالله بن حماد است که ثقة بودن یا نبودن او در اعتبار سند تاثیری ندارد چون روایت را اسدی از محمد بن مروان نقل می کند که مهمل است.

نتیجه اینکه روایت دوم از حیث سند مشکل دارد، اما ظاهراً از حیث متن بدون اشکال است لذا می توان آن را پذیرفت.

#### بیان یک ملاحظه و رد آن

در معجم الاحادیث المهدی علیه السلام پس از نقل این روایت ملاحظه ای بیان شده به اینکه در این روایت و روایت قبلی از ابوبصیر مورد اشکال سندی است، با قطع نظر از سند، کسانی که در روایت بیان شده اند، پدران اصحاب حضرت هستند نه خود اصحاب چون بعضی از این شهرها که اسم برده شده است از بین رفته است و اثری از آن نیست.

اما این اشکال وارد نمی باشد، زیرا اگر چه ساختمانها از بین رفته است اما خود منطقه وجود دارد و هنوز هم به همان نامها معروف می باشند و در قرن هفتم آقای حموی این بلاد را تعیین کرد، همچنانکه بعضی از روایات اشاره به بلادی می کند که اصلاً در زمان امیرالمؤمنین نبوده است و بعداً به وجود آمده است؛ مانند: زوراء و بغداد.

الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَأُودِعَهُ إِيَّاهُ مِنْ تَسْمِيَةِ أَصْحَابِ الْمَهْدِيِّ عليه السلام، وَ عَدَّهُ مَنْ يُؤَافِيهِ مِنْ الْمَقْفُودِينَ عَنْ فُرْشِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ، السَّائِرِينَ فِي لَيْلِهِمْ وَ نَهَارِهِمْ إِلَى مَكَّةَ، وَ ذَلِكَ عِنْدَ اسْتِمَاعِ الصَّوْتِ فِي السَّنَةِ الَّتِي يَظْهَرُ فِيهَا أَمْرُ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ)، وَ هُمْ النَّجَبَاءُ وَ الْقُضَاةُ وَ الْحُكَّامُ عَلَى النَّاسِ:

مِنْ طَارِبِنْدِ الشَّرْقِيِّ رَجُلٌ، وَ هُوَ الْمُرَابِطُ السِّيَاحُ، وَ مِنْ الصَّامِعَانِ رَجُلَانِ، وَ مِنْ أَهْلِ فَرغَانَةِ رَجُلٌ، وَ مِنْ أَهْلِ التَّرْمُذِ رَجُلَانِ، وَ مِنْ الدَّيْلَمِ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ، وَ مِنْ مَرَوَ الرُّوذِ رَجُلَانِ، وَ مِنْ مَرَوَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، وَ مِنْ بَيْرُوتَ تِسْعَةُ رِجَالٍ، وَ مِنْ طُوسَ خَمْسَةُ رِجَالٍ، وَ مِنْ الْفَارِيَابِ رَجُلَانِ، وَ مِنْ سِجِسْتَانَ ثَلَاثَةُ رِجَالٍ، وَ مِنْ الطَّالِقَانَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ رَجُلًا، وَ مِنْ جِبَالِ الْعُورِ ثَمَانِيَّةٌ رِجَالٍ، وَ مِنْ نَيْسَابُورَ

۱ طاربنند: موضع ذكره المؤمل بن أميل المحاربي في شعره. معجم البلدان ۴: ۴.

۲ الصامغان: كورة من كور الجبل، في حدود طبرستان. معجم البلدان ۳: ۳۹۰.

۳ فرغانة: مدينة واسعة بما وراء النهر، متاخمة لبلاد تركستان. معجم البلدان ۴: ۲۵۳.

۴ ترمذ: موضع في ديار بني أسد. معجم البلدان ۲: ۲۶.

۵ الديلم: جبل سموا بأرضهم، و هم في جبال قرب جيلان، و الديلم: ماء لبني عبس، و قيل: بأرض اليمامة.

مراصد الاطلاع ۲: ۵۸۱.

۶ مرو الروذ: مدينة قريبة من مرو الشاهجان في خراسان. معجم البلدان ۵: ۱۱۲.

۷ فارياب: مدينة مشهورة بخراسان من أعمال جوزجان. معجم البلدان ۴: ۲۲۹.

۸ - سجستان: ناحية كبيرة و ولاية واسعة، بينها و بين هراة عشرة أيام. معجم البلدان ۳: ۱۹۰.

۹ - طالقان: بلدتان: إحدهما بخراسان بين مرو الروذ و بلخ، و الاخرى كورة و بلدة بين قزوين و أهر.

معجم البلدان ۴: ۶.

۱۰ - جبال العور: بين هراة و غزنة، و يطلق بفتح العين على غور تهامة، و غور الأردن، معجم البلدان ۴:

۲۱۶-۲۱۸.

جلسه سی و هفتم - ۹۴/۱۱/۱۲

ج) بررسی سند روایت دوم

قال: أَبُو حَسَانَ سَعِيدُ بْنُ جَنَاحٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ الْكَرْخِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ: سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ

۱. ابو حسان سعيد بن جناح:

ایشان ثقة می باشند. مرحوم مامقانی نسبت به ایشان بحث مشروحي دارند.

نظر مرحوم نجاشی<sup>۲</sup>

أصله كوفي نشأ ببغداد و مات بها مولى الأزدي و يقال مولى جهينة. و أخوه أبو عامر. روى عن أبي الحسن و الرضا عليهما السلام و كانا ثقتين.

مرحوم علامه حلی<sup>۳</sup> و ابن داوود<sup>۴</sup> نیز همین بیان را درباره ی ایشان دارند، لذا ایشان ثقة می باشند.

۲. محمد بن مروان کرخی

ایشان مهمل است.

۳. عبدالله بن داود کوفی

ایشان هم مهمل می باشند.

۱ تنقیح المقال، ج ۳۱، ص ۱۳۴

۲ رجال نجاشی، ص ۱۹۱

۳ الخلاصه، ص ۸۰

۴ رجال ابن داود، ص ۱۷۰

ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا، وَ مِنْ هَرَاةٍ<sup>۱</sup> اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، وَ مِنْ بُوسَنَجٍ<sup>۲</sup> أَرْبَعَةَ رَجَالٍ، وَ مِنْ الرُّيِّ سَبْعَةَ رَجَالٍ، وَ مِنْ طَبْرِسْتَانَ<sup>۳</sup> تِسْعَةَ رَجَالٍ، وَ مِنْ قَمِّ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا، وَ مِنْ قَوْمَسٍ<sup>۴</sup> رَجُلَانِ، وَ مِنْ جُرْجَانَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، وَ مِنْ الرَّقَّةِ<sup>۵</sup> ثَلَاثَةَ رَجَالٍ، وَ مِنَ الرَّافِقَةِ<sup>۶</sup> رَجُلَانِ، وَ مِنْ حَلَبٍ ثَلَاثَةَ رَجَالٍ، وَ مِنْ سَلْمِيَّةٍ<sup>۷</sup> خَمْسَةَ رَجَالٍ، وَ مِنْ دِمَشْقٍ رَجُلَانِ، وَ مِنْ فِلَسْطِينَ رَجُلٌ، وَ مِنْ بَعْلَبَكِّ رَجُلٌ، وَ مِنْ طَبْرِيَّةٍ<sup>۸</sup> رَجُلٌ، وَ مِنْ يَافَا<sup>۹</sup> رَجُلٌ، وَ مِنْ قَبْرِسٍ<sup>۱۰</sup> رَجُلٌ، وَ مِنْ بَلْبِيسٍ<sup>۱۱</sup> رَجُلٌ، وَ مِنْ دِمِيَّاطٍ<sup>۱۲</sup> رَجُلٌ، وَ مِنْ

۱ - هراة: مدينة في شمال غربي أفغانستان. المنجد في الاعلام: ۷۲۷.

۲ - بوسنج: من قرى ترمذ، و في «ط»: بوشنج: بلدة من نواحي هراة. معجم البلدان ۱: ۵۰۸.

۳ - طبرستان: بلاد واسعة و مدن كثيرة مجاورة لجبلان و ديلمان، تسمى اليوم مازندران. مرصد الاطلاع ۲: ۸۷۸.

۴ - قومس: كورة كبيرة في ذيل جبل طبرستان، قصبتها دامغان. معجم البلدان ۴: ۴۱۴.

۵ - الرقة: تطلق على عدة مواضع فهي: مدينة في سورية، و مدينة من نواحي قوهستان، و بستان مقابل لدار الخلافة ببغداد بالجانب الغربي. معجم البلدان ۳: ۵۸، المنجد في الاعلام: ۳۰۹.

۶ - الرافقة: بلد متصل البناء بالرقة. معجم البلدان ۳: ۱۵، و في «ع، م»: الرافعة، و لعلها تصحيف «الرائعة» موضع بمكة، و منزل في طريق البصرة. إلى مكة، معجم البلدان ۳: ۲۲.

۷ - سلمية: بليدة في ناحية البرية، من أعمال حماه، و بكسر الميم «سلمية» سهل في طرف اليمامة. مرصد الاطلاع ۲: ۷۳۱.

۸ - طبرية: مدينة على بحيرة طبرية، يجتازها نهر الأردن. المنجد في الاعلام: ۴۳۴.

۹ - يافا: من مدن فلسطين. معجم البلدان ۵: ۴۲۶.

۱۰ - قبرس: جزيرة في بحر الروم (البحر المتوسط). معجم البلدان ۴: ۳۰۵.

۱۱ - بلبيس: مدينة بينها و بين فسطاط مصر عشرة فراسخ على طريق الشام، و العامة تقول «بلبيس» بكسر الباء الاولى و فتح الثانية. معجم البلدان ۱: ۴۷۹.

۱۲ - دمياط: مدينة قديمة في مصر، تقع على زاوية بين بحر الروم و نهر النيل. معجم البلدان ۲: ۴۷۲.

امام عليه السلام روز دهم محرم ظهور می کنند.

ندای رجب اگر باشد از آنجائی که روایت دوم مفسر روایت اول است و ما هر دو روایت را یک روایت می دانیم، در روایت اول دارد که اینها وقتی می رسند مکه این چهره ها برای اهل مکه نا آشنا است و به همدیگر می گویند: اینها که هستند؟ طبق این بیان ایام حج که نیست ایام عمره هم که نیست مگر اینکه در روایت کلمه عمره باشد که ماه رجب را اهل سنت هم عمره دارند ولی اگر در روایت کلمه عمره نباشد می توانیم بگوئیم مراد همان است.

احتمال اینکه ندای ماه رجب نباشد بلکه ندای دوم باشد زیاد است اما با آن شش ماهی که در روایت دوم آمده است سازگار نیست.

ندا متعدد است اما آن ندائی که کسی در اثر آن تردیدی و توهمی به او راه نخواهد داد آن ندای ماه رمضان است که ائمه ی معصومین علیهم السلام روی این ندا بسیار تاکید کردند.

## ب) منابع روایت

۱. دلایل الإمامه، طبری، ص ۵۶۲، ح ۵۲۷

۲. الملاحم و الفتن، یا فتنه و آشوبهای آخر الزمان، ابن طاووس، ص: ۳۷۵

از کتاب یعقوب بن نعیم

۳. المحججه، بحرانی، ص ۳۴، از دلایل الامامه

۴. معجم الاحادیث المهدي عليه السلام، ج ۵، ص ۲۸۰

أَسْوَانٌ رَجُلٌ، وَمِنْ أَلْفُسَطَاطٍ أَرْبَعَةٌ رِجَالٌ، وَمِنْ أَلْقَيْرَوَانَ رَجُلَانِ، وَمِنْ كُورِ كِرْمَانَ ثَلَاثَةٌ رِجَالٌ، وَمِنْ قَزْوِينَ رَجُلَانِ، وَمِنْ هَمْدَانَ أَرْبَعَةٌ رِجَالٌ، وَمِنْ مُوقَانَ رَجُلٌ، وَمِنْ أَلْبَدُوهِ رَجُلٌ، وَمِنْ خِلَاطٍ رَجُلٌ، وَمِنْ جَابِرَوَانَ ثَلَاثَةٌ رِجَالٌ، وَمِنْ أَلنَّوَا رَجُلٌ، وَمِنْ سِنَجَارٍ أَرْبَعَةٌ رِجَالٌ، وَمِنْ قَالِقَلَا رَجُلٌ، وَمِنْ سُمَيْسَاطٍ رَجُلٌ، وَمِنْ نَصِيبِينَ رَجُلٌ، وَمِنْ أَلْمَوْصِلِ رَجُلٌ، وَمِنْ تَلِ مَوْزَنَ رَجُلَانِ، وَمِنْ

۱- أسوان: مدينة كبيرة في آخر صعيد مصر، على شرق النيل. معجم البلدان ۱: ۱۹۱ وفي «ع، م»: سوان:

موضع قرب بستان ابن عامر، و صقع من ديار بني سليم. معجم البلدان ۳: ۲۷۶.

۲- الفسطاط: أول مدينة أسسها المسلمون في مصر على الضفة الشرقية للنيل. المنجد في الاعلام: ۵۲۸.

۳- القبروان: مدينة في تونس، و منطقة صحراوية في ليبيا، كثيرة الواحات، من مدنها بنغازي، و يرتفع فيها شمالا الجبل الأخضر. المنجد في الاعلام: ۵۵۹.

۴- موقان: ولاية من أذربيجان. مرصد الأطلاع ۳: ۱۳۳۵.

۵- في «ع، م»: اليد، لعله تصحيف «أيد» موضع في بلاد مزينة. معجم البلدان ۱: ۲۸۸.

۶- خلاط: بلدة عامرة مشهورة، و هي قصبه أرمينية الوسطى. معجم البلدان ۲: ۳۸۰.

۷- جابروان: مدينة بأذربيجان قرب تبريز. معجم البلدان ۲: ۹۰.

۸- النوا: بليدة من أعمال حوران، و قيل هي قصبته، و تطلق على قرية من قرى سمرقند. معجم البلدان ۵: ۳۰۶.

۹- سنجار: مدينة مشهورة في شمال العراق، بينها و بين الموصل ثلاثة أيام. معجم البلدان ۳: ۲۶۲.

۱۰- قالقلا: مدينة بأرمينية العظمى من نواحي خلاط. معجم البلدان ۴: ۲۹۹.

۱۱- سميساط: مدينة على شاطئ الفرات. معجم البلدان ۳: ۲۵۸.

۱۲- نصيبين: مدينة من بلاد الجزيرة على جادة القوافل من الموصل إلى الشام. معجم البلدان ۵: ۲۸۸.

۱۳- تل موزن: بلد في العراق بين رأس عين و سروج. معجم البلدان ۲: ۴۵.

در مکه ملحق می‌شود. یک نفر از آن‌ها تخلف نمی‌کند.

### نکات روایت

۱. این روایت در بیان شخصیت کسانی است که به امام زمان علیه السلام هم زمان ملحق می‌شوند و اینکه آن‌ها در چه حالتی هستند که احضار می‌شوند. و اینکه آن‌ها معمولاً افرادی هستند که از وضعیت موجود ناراضی‌اند، افراد مومنی که مورد آزار و اذیت قرار گرفتند و در یک کلمه افرادی که تا لحظه‌ی احضار در امتحان به سر می‌برند.

۲. در روایات آمده است که دوران قبل از ظهور آنقدر روزگار بر مؤمن سخت می‌شود که مومن صبح و شب آرزوی مرگ می‌کند یا در روایت چنین آمده که آن کسی که پنج فرزند دارد چهار فرزند را آرزو می‌کند و آن کسی که چهار فرزند دارد سه فرزند را و همینطور تا آن کسی که هیچ فرزندى ندارد می‌خواهد قایقی داشته باشد و برود در دریا که دور از مردم باشد.

۳. به نظر ما جنگ‌های حضرت در وسعت گیتی به یک سال نمی‌رسد البته روایت هم داریم که هشت ماه است اما این روایت با قطع نظر از سند آن می‌تواند به عنوان موید برای نظر ما باشد.

۴. در این روایت تعبیر سیر است یعنی حرکت و احضار این‌ها شب بوده و معمولاً بعد از ندای آسمانی رهسپار مکه می‌شوند و دفعه‌ی وارد مکه می‌شوند.

۵. ندا: این چه صوتی است؟ صوت آسمانی یکی نیست؛ در ماه رجب و ماه مبارک رمضان و ماه محرم هم هست. حالا این ندا کدام است احتمال دارد ندای اول باشد اما باید ندای دومی (ندای رمضان) باشد و طبق روایات

الرُّهَاءِ رَجُلٌ، وَمِنْ حَرَّانَ رَجُلَانِ ۳، وَمِنْ بَاغَةَ رَجُلٌ، وَمِنْ قَابِسَ رَجُلٌ، وَمِنْ صَنْعَاءَ رَجُلَانِ، وَمِنْ مَازِنَ رَجُلٌ، وَمِنْ طِرَابُلَسَ رَجُلَانِ ۴، وَمِنْ الْقَلْزَمِ رَجُلَانِ، وَمِنْ الْقُبَّةِ رَجُلٌ، وَمِنْ وَادِي الْقُرَى رَجُلٌ، وَمِنْ خَيْبَرَ رَجُلٌ، وَمِنْ بَدَا رَجُلٌ، وَمِنْ الْجَارِ رَجُلٌ، وَمِنْ الْكُوفَةِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ رَجُلًا، وَمِنْ الْمَدِينَةِ رَجُلَانِ، وَمِنْ الرَّبْدَةِ رَجُلٌ، وَمِنْ خِيَوَانَ رَجُلٌ ۵، وَمِنْ كُوْتَى رَبَّى رَجُلٌ، وَمِنْ طِهْنَةَ رَجُلٌ، وَ

۱ - الرها: مدينة بالجزيرة فوق حران. مرصد الاطلاع ۲: ۶۴۴. معجم البلدان ۳: ۱۰۶.

۲ - حران: مدينة قديمة في بلاد ما بين النهرين (العراق)، وحران أيضا: من قرى حلب، و تطلق أيضا على قريتين بالبحرين، و على قرية بغوطة دمشق. معجم البلدان ۲: ۲۳۵، المنجد في الأعلام: ۲۳۱.

۳ - في «ع، م، ط»: رجل.

۴ - باغة: مدينة بالاندلس. معجم البلدان ۱: ۳۲۶.

۵ - قابس: مدينة بين طرابلس و سفاقس، على ساحل بحر المغرب. معجم البلدان ۴: ۲۸۹.

۶ - في «ع، م»: رجل.

۷ - القلزم: أطلقه العرب على البحر الأحمر، و هو بالأصل اسم مدينة على ساحل بحر اليمن من جهة مصر. معجم البلدان ۴: ۳۸۷، المنجد في الأعلام: ۵۵۵.

۸ - القبّة: تطلق على عدّة مواضع، فهي موضع بالبحرين، و قبّة الكوفة و هي الرّحبة بها، و قبّة جالينوس بمصر، و قبّة الرّحمة بالاسكندرية. معجم البلدان ۴: ۳۰۸.

۹ - بدا: واد قرب أيلة، من ساحل البحر، و قيل: بوادي القرى، و قيل: بوادي عذرة قرب الشام. معجم البلدان ۱: ۳۵۶.

۱۰ - الجار: مدينة على ساحل بحر القلزم (البحر الأحمر) و تطلق على عدّة مواضع اخرى، فهي فرضة لأهل المدينة ترفاً إليها السفن، و هي جزيرة في البحر، و قرية من قرى اصبهان، و قرية بالبحرين، و جبل شرقى الموصل. معجم البلدان ۲: ۹۲.

۱۱ - الرّبدة: من قرى المدينة. معجم البلدان ۳: ۲۴، و في «ط»: الرّى.

۱۲ - خيوان: مخلاف باليمن و مدينة بها. معجم البلدان ۲: ۴۱۵، و في «ع، م»: الحيون، و لعلها تصحيف (خيوق) بلد من نواحي خوارزم، أو تصحيف (حيزن) من مدن إرمينية قريبة من شيروان و



خواهم دید؟

راهب می گوید: بله به سال نمی رسد که سواره نظام آن ملک الامم آنقدر پیشروی می کنند که به وسط کشور تو می رسند و این چند نفر مفقود راهنمای آن ها خواهند بود.

ملک می گوید: من با این ها نامه نگاری بکنم که در چه حالی و کجا هستند؟ راهب می گوید: تو به عنوان پادشاه روم کسی هستی که تسلیم خواهی شد و اسلام خواهی آورد و از آن ملک الامم پیروی خواهی کرد و سپس می میری پس یکی از اصحاب آن ملک الملوک بر تو نماز خواهد خواند.

و اما کسانی که سکنی گزیدند در سرانندیب و سمندر چهار نفرند از اهل فارس که دست از تجارت برمی دارند و در آنجا هستند تا آن صوت را می شنوند.

و آن فردی که در شلاهط ناگهان در کشتی مفقود می شود مردی یهودی از اصفهان است که در سفر دریائی به طرف شلاهط حرکت می کند و در آنجا مستقر می شود و باز از آنجا سفر دریائی دیگری برای او پیش می آید.

در دل شب در حالی که کشتی در حال حرکت است ندا شنیده می شود پس خود را از مرکب پائین می اندازد که دریا برای او زمین می شود که از آهن محکمتر و از ابریشم نرمتر است. کشتی بان می بیند که او در وسط دریا است، ندا می دهد: به داد او برسید که در حال غرق شدن است. پس آن مرد ندا می دهد: نگران من نباشید من هیچ نگرانی ندارم روی زمین سختی هستم. پس دیگر او را نمی بینند و زمین زیر پای او حرکت می کند و به اصحاب امام علیهم السلام

مِنْ تِيرِمٍ رَجُلٌ.

وَمِنْ الْأَهْوَازِ رَجُلَانِ، وَمِنْ إِصْطَخْرَ رَجُلَانِ، وَمِنْ الْمُؤَلْتَانِ رَجُلَانِ، وَمِنْ الدَّيْبِلِ رَجُلٌ، وَمِنْ صَيْدَائِيلَ رَجُلٌ، وَمِنْ الْمَدَائِنِ ثَمَانِيَةَ رِجَالٍ، وَمِنْ عُكْبَرَاءَ رَجُلٌ، وَمِنْ حُلْوَانَ رَجُلَانِ، وَمِنْ الْبَصْرَةِ ثَلَاثَةَ رِجَالٍ.

وَأَصْحَابُ الْكُهْفِ وَهُمْ سَبْعَةٌ رِجَالٍ، وَالتَّاجِرَانِ الْخَارِجَانِ مِنْ عَانَةَ إِلَى أَنْطَاكِيَّةَ<sup>١٠</sup> وَغَلَامَهُمَا وَهُمْ ثَلَاثَةٌ نَفَرٌ وَالْمُسْتَأْمِنُونَ إِلَى الرُّومِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَهُمْ أَحَدٌ عَشَرَ رَجُلًا، وَالتَّازِلَانَ بِسَرْتَدَيْبٍ<sup>١١</sup> رَجُلَانِ، وَمِنْ سَمَنْدَرَ<sup>١٢</sup> أَرْبَعَةَ رِجَالٍ، وَ

....

تسمی أيضا (حیزان). معجم البلدان ۲: ۳۳۱.

- ۱ - کوئی ربی: قرية فی العراق، بها مشهد إبراهيم الخليل (عليه السلام). مراد الاطلاع ۳: ۱۱۸۵.
- ۲ - طهنة: قرية بالصعيد شرقى النيل. معجم البلدان ۴: ۵۲، و فی «م، ط»: طهر.
- ۳ - تيرم: موضع بالبادية. معجم البلدان ۲: ۶۶، و فی «ط، م»: بیرم.
- ۴ - إصطخر: بلدة بفارس. معجم البلدان ۱: ۲۱۱.
- ۵ - مولتان: بلد من بلاد الهند. مراد الاطلاع ۳: ۱۳۳۶، و فی «ط، م»: المولیان.
- ۶ - لدبیل: مدينة مشهورة على ساحل بحر الهند. معجم البلدان ۲: ۴۹۵، و فی «م»: الدبیل: تطلق على عدة مواضع، فيها موضع متاخم لاعراض اليمامة، و مدينة أرمينية متاخم أران، و قرية من قرى الرملة. مراد الاطلاع ۲: ۵۱۳.
- ۷ - عكبرا: بليدة من ناحية الدجيل، بينها و بين بغداد عشرة فراسخ. معجم البلدان ۴: ۱۴۲.
- ۸ - حلوان: في عدة مواضع، منها حلوان العراق، و قرية من قرى مصر، و بليدة بقوهستان بنيسابور. مراد الاطلاع ۱: ۴۱۸.
- ۹ - عانة: مدينة على الفرات، غرب العراق.
- ۱۰ - أنطاكية: مدينة واسعة من ثغور الشام. معجم البلدان ۱: ۲۶۶.
- ۱۱ - سرتديب: جزيرة كبيرة بأقصى بلاد الهند. معجم البلدان ۳: ۲۱۵.
- ۱۲ - مندر: مدينة بأرض الخزر. معجم البلدان ۳: ۲۵۳.

جلسه سی و ششم - ۹۴/۱۱/۱۱

ادامه متن روایت دوم

... قال: أ وَ تَرَانِي أَرَاهُ؟

قال نعم، لا يحول الحول حتى تطأ خيله أو اسط بلاذك، و يكون هؤلاء القوم أدلاء على مذهبكم.

فيقول له الملك: أ فلأ أوجه إليهم من يأتيني بخبر منهم، و أكتب إليهم كتاباً؟ قال له الرَّاهبُ: أنت صاحبه الذي تسلم إليه و ستبعه و تموت فيصلي عليك رجل من أصحابه.

و النَّازِلُونَ بِسَرَنْدِيبٍ وَ سَمَنْدَرٍ أَرْبَعَةَ رِجَالٍ مِنْ تِجَارِ أَهْلِ فَارِسَ، يَخْرُجُونَ عَنْ تِجَارَاتِهِمْ فَيَسْتَوِطُونَ سَرَنْدِيبَ وَ سَمَنْدَرَ حَتَّى يَسْمَعُوا الصَّوْتَ وَ يَمْضُونَ إِلَيْهِ. وَ الْمَقْقُودُ مِنْ مَرْكَبِهِ بِشَلَاهِطٍ ١ رَجُلٌ مِنْ يَهُودِ أَصْبَهَانَ، تَخْرُجُ مِنْ شَلَاهِطٍ قَافِلَةً، فِيهَا هُوَ، فَيَبْتَغِي تَسِيرُ فِي الْبَحْرِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ إِذْ نُوْدِيَ، فَيَخْرُجُ مِنَ الْمَرْكَبِ عَلَى أَرْضٍ أَصْلَبَ مِنَ الْحَدِيدِ، وَ أَوْطَأَ مِنَ الْحَرِيرِ، فَيَمْضِي الرُّبَانَ إِلَيْهِ وَ يَنْظُرُ، فَيُنَادِي:

أذركوا صاحبكم فقد غرق. فيناديه الرجل: لا بأس على إني على جدد. فيحال بينهم و بينه، و تطوى له الأرض، فيوافي القوم حينئذ مكة لا يتخلف منهم أحد.

ترجمه روایت

... ملك می گوید: مرا چگونه می بینی و ارزیابی می کنی؟ آیا من ایشان را

١ . شلاهط: بحر عظیم فیہ جزیرہ سیلان. معجم البلدان ٣: ٣٥٧.

الْمَقْقُودُ مِنْ مَرْكَبِهِ بِشَلَاهِطٍ ١ رَجُلٌ، وَ مِنْ شِيرَاكَزَ - أَوْ قَالَ سِيرَاكَفَ ٢، الشَّكُّ مِنْ مَسْعَدَةَ - رَجُلٌ، وَ الْهَارِبَانَ إِلَى سَرْدَانِيَّةٍ ٣ مِنَ الشُّعْبِ رَجُلَانِ، وَ الْمُتَخَلَّى بِصِقْلِيَّةٍ ٤ رَجُلٌ، وَ الطَّوَّافُ الطَّالِبُ الْحَقُّ مِنْ يَخْشِبَ رَجُلٌ، وَ الْهَارِبُ مِنْ عَشِيرَتِهِ رَجُلٌ، وَ الْمُحْتَجُّ بِالْكِتَابِ عَلَى النَّاصِبِ مِنْ سَرْحَسٍ ٥ رَجُلٌ. فَذَلِكَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا بَعْدَ أَهْلِ بَدْرٍ... ٦

ترجمه روایت:

ابوبصیر می گوید به امام علیه السلام عرض کردم: قربانت شوم، آیا علی بن ابیطالب علیه السلام، اصحاب مهدی علیه السلام را می شناخت چنانچه عدد آنها را می دانست؟ امام علیه السلام فرمودند: پدرم امام باقر علیه السلام فرمودند: به خدا قسم! امیرالمومنین علیه السلام نام اصحاب مهدی علیه السلام و اسم پدرانشان و طایفه ایشان را یک به یک می دانست و همچنین جایگاهها و مقام ایشان و خانهها و منازلشان و شهرهایشان را

١ - شلاهط: بحر عظیم فیہ جزیرہ سیلان. معجم البلدان ٣: ٣٥٧.

٢ - سیراف: بلدة فی ایران علی الخلیج. المنجد فی الأعلام: ٣٧٦.

٣ - سردانیة: جزیرة فی بحر المغرب. معجم البلدان ٣: ٢٠٩.

٤ - صقلیة: بالسین و الصاد، جزیرة من جزائر بحر المغرب. معجم البلدان ٣: ٤١٦.

٥ - سرخس: و کذا بفتح الراء، مدینة قديمة من نواحي خراسان. معجم البلدان ٣: ٢٠٨.

٦ - عدتهم فی الحدیث ثلاثمئة و سبعة رجال، و فی الحدیث (١٣٢) عدة الرجال بالأسماء ثلاثمئة، و عدتهم بالأرقام المنصوص علیها قبل ذکر الأسماء ثلاثمئة و خمسة رجال علی أن المتواتر بالروایات أن عدتهم بعدة أهل بدر، و لعل الوهم نشأ من الرواة أو التناسخ، و الملاحظ أن بعض أسماء المدن المذكورة فی هذا الحدیث غیر موجودة فی الحدیث (١٣٢) و بالعکس، فتأمل.

٧ . دلالت الإمامة، ص ٥٥٤

راهب می گوید: عجله نکن و نگران نباش آن‌ها نه کشته شدند و نه مردند و هیچ مشکلی هم برایشان پیشامد نکرده است، بلکه این‌ها را شبانه از سرزمین شما به سرزمین مکه پیش شاه شاهان شاه امت‌ها بردند و او همان شخصیت بزرگی است که تمام انبیاء بشارت آمدن او را دادند و همه به ظهور و عدل و احسان او وعده داده‌اند.

ملک می گوید: این را از کجا مطلع شدی؟

راهب می گوید: جز قول حق نمی گویم من در کتابی که علماء آن را دست به دست کرده تا به من رسیده است در آن کتاب این مطلب نوشته است.

ملک می گوید: اگر حرفی که می‌زنی صادق است کتاب را برای من بیا. و همراه او افرادی را می‌فرستد تا کتاب را می‌آورد و برای او می‌خواند: پس در آن کتاب صفت قائم علیه السلام و اسم ایشان و اسم پدر ایشان و تعداد اصحاب آن حضرت و خروج آن‌ها و اینکه کشور او را فتح خواهند کرد، می‌باشد.

ملک می گوید: چرا چنین قصه‌ای را تا به حال برای من نگفتی و مخفی کردی؟

راهب می گوید: اگر ترس این نبود که عده‌ای بیگناه بدست ملک کشته شوند الآن هم خبر نمی‌دادم تا ملک خود بعینه ببیند و خود شاهد ماجرا باشد...

می دانست. همانطوری که امیرالمومنین علیه السلام، این علم را داشت، امام حسن علیه السلام هم این آگاهی را نسبت به اصحاب حضرت داشتند (اشاره به روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: کل ما کان عندی فهو عند علی و کلما کان عند علی فهو عند الحسن) و همه آن به امام حسین علیه السلام و سپس به امام سجاد علیه السلام و همه آن به امام باقر علیه السلام منتقل شده است و هرچه را که امام باقر علیه السلام می‌دانستند صاحب شما یعنی امام صادق که خود من باشم میدانم.

ابوبصیر گفت: آیا اینها جایی نوشته شده است؟

امام علیه السلام فرمودند: اینها در جایی ثبت است، و در ذهن ما هست و در ذکر ثبت شده است و هرگز فراموش شدنی نیست.

ابوبصیر گفت: قربانت شوم! تعداد آنها و شهرشان و جایگاه و آدرسشان را بفرمایید.

امام علیه السلام فرمودند: جمعه بعد از نماز به ملاقات من بیا.

می گوید: روز جمعه که رسید خدمت امام رسیدم.

امام علیه السلام فرمودند: آیا برای جواب سوال آمدی؟ گفتم: بله

فرمودند: تو نمی‌توانی اسماء اینها را حفظ کنی، چرا آن کسی که همراه تو بود و حرف‌ها را می‌نوشت نیامده است؟

گفتم: امروز جمعه است و کاری داشت و من دوست نداشتم که با شما خلف وعده کنم.

امام علیه السلام به یکی از حاضرین فرمود: تو حرف‌های مرا برایش بنویس.

فرمودند: اینهایی که می‌گویم دیکته رسول خدا بر امیرالمومنین علیه السلام بوده

است و به ایشان سپرد. که عبارت است از نام یاران و اصحاب حضرت مهدی علیه السلام و تعداد کسانی که وارد بر حضرت می‌شوند؛ کسانی که شب در بستر خوابیده‌اند و در جمع قبیله‌شان بوده‌اند و صبح می‌بینند مکه هستند و همچنین کسانی که شبانه به سمت مکه حرکت می‌کنند، در زمانی که اراده خدا به ظهور تعلق گرفت و ندای آسمانی بلند شود. اینها نجیبان و قضات و حاکمان بر مردم خواهند بود، که عبارتند از:

از منطقه طارند شرقی یک نفر که در دوران غیبت مرزبان است، از صامغان دو نفر، از فرغنه یک نفر، از اهل ترمذ دو نفر، از دیلم چهار نفر، از مرو الروذ دو نفر، از بیروت نه نفر، از طوس پنج نفر، از فاریاب دونفر، از سجستان سه نفر، از طالقان چهارده نفر، از جبال الغور هشت نفر، از نیشابور هجده نفر، از هرات دوازده نفر، از بوسنج چهارده نفر، از ری هفت نفر، از طبرستان نه نفر، از قم هجده نفر، از قومس دو نفر، از جرجان دوازده نفر، از الرقه سه نفر، از الرافقه دو نفر، از حلب سه نفر، از سلمیه پنج نفر، از دمشق دو نفر، از فلسطین یک نفر، از بعلبک یک نفر، از طبریه یک نفر، از یافا یک نفر، از قبرس یک نفر، از بلبیس یک نفر، از دمیاط یک نفر، از اسوان یک نفر، از فسطاط چهار نفر، از قیروان دونفر، از کور کرمان سه نفر، از قزوین دونفر، از همدان چهار نفر، از موقان یک نفر، از البدو یک نفر، از خلاط یک نفر، از جابروان سه نفر، از النوا یک نفر، از سنجار چهار نفر، از قالقلا یک نفر، از سمیساط یک نفر، از نصیبین یک نفر، از موصل یک نفر، از تل موزن دو نفر، از الرها یک نفر، از حران دو نفر، از باغه یک نفر، از قابس یک نفر، از صنعا دو نفر، از مازن یک

امنیت و در قسطنطنیه زمین می‌دهد تا آن شبی که خداوند عز و جل ظهور امام زمان علیه السلام را اراده می‌کند.

در آن شب آن‌ها را حرکت شبانه می‌دهند، همسایه‌ها صبح که بیدار می‌شوند می‌بینند که آن‌ها نیستند، سوال می‌کنند از اینکه چه شدند و به کجا رفتند، هیچ اثری از آن‌ها پیدا نیست و هیچ خبری از آن‌ها نمی‌شود، در این هنگام پادشاه را مطلع می‌کنند که این‌ها مفقود شدند، شاه در طلب آن‌ها برآمده و افرادی را برای تحقیق می‌فرستد؛ ولی هیچ خبر و گزارشی از آن‌ها به دست نمی‌آید.

پس طاغوت روم از این مسئله شدیداً ناراحت شده، همسایه‌ها را دستگیر می‌کنند که شما باید آن‌ها را احضار کنید و می‌گوید: روزی که آن‌ها پناهنده شدند، شما درست به آن‌ها خدمت نکردید و درست با آن‌ها برخورد نکردید، اگر آن‌ها یا خبری از آن‌ها را نیاورید شما را می‌کشم.

همسایه‌ها در فشار و اذیت و تعقیب قرار می‌گیرند تا اینکه یک راهبی که با کتاب‌های آسمانی آشنا است مطلع می‌شود، به او می‌گوید که: غیر من و مردی از یهود که در بابل هست کسی از آن‌ها اطلاع ندارد پس سوال می‌کنند از او که آنها کجا هستند؟ به آن‌ها نمی‌گوید. خبر به طاغوت میرسد که یکی هست که مطلع است می‌گوید: او را احضار کنید.

پس زمانی که حاضر شد پادشاه به او می‌گوید: شنیدم که تو خبر آن‌ها را می‌دانی برای من توضیح بده که اگر واقعا کشته شده‌اند من قصاص می‌کنم و بقیه را آزاد می‌کنم.

آن‌ها با یک گروه که به قصد تجارت حرکت می‌کنند به قصد انطاکیه همراه می‌شوند، در مسیر صوتی را می‌شنوند همه‌ی کاروان سکوت می‌کنند ببینند چیست. صوت به صورتی است که آن‌ها را متوحش و مات و مبهوت می‌کند فریاد را که شنیدند گویا فهمیدند که این فریاد اشاره و زمینه است برای فریاد بعدی که باید خودشون را حاضر کنند این سه نفر از خود بی خود شده در میان گروه هستند ولی با اینها نیستند و دیگر کاری به کسب و تجارت ندارند.

رفقای آن‌ها صبح که از خواب بیدار می‌شوند در حالی که وارد انطاکیه می‌شوند می‌بینند که این سه نفر نیستند می‌پرسند که آیا چه شدند این سه نفر؟ هر یک از آن‌ها از مردم در باره‌ی این سه نفر سوال می‌کنند هیچ اثری از آن‌ها نمی‌ماند و هیچ خبری از آن‌ها نمی‌یابند.

بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر می‌گویند: آیا آدرس منازل این سه نفر را می‌دانید؟ می‌گویند: بله سپس اموالی را که آن‌ها برای تجارت آورده بودند می‌فروشد و آن را برای خانواده‌های آن‌ها می‌آورند و خانواده‌های آن‌ها هم به عنوان ارث تقسیم می‌کنند. شش ماه پس از آن صدا، به خانواده‌های خود ملحق می‌شوند در حالی که از فرماندهان لشکر امام زمان علیه السلام هستند.

اما چند نفری از مسلمان‌ها که به روم پناهنده می‌شوند، آن‌ها کسانی هستند که از دست همسایگان و اهل و عیال خود و پادشاه خود در اذیت و آزار هستند؛ به همین جهت نزد پادشاه روم آمده و درخواست پناهندگی می‌کنند و وضعیت خود را از اذیت قوم و اهل ملت خویش خبر می‌دهند پس به آن‌ها

نفر، از طرابلس دو نفر، از قلزم دو نفر، از قبه یک نفر، از وادی القری یک نفر، از خیبر یک نفر، از بدا یک نفر، از جار یک نفر، از کوفه چهارده نفر، از مدینه دو نفر، از اهواز دو نفر، از اصطخر دو نفر، از مولتان دو نفر، از دوویل یک نفر، از مدائن هشت نفر، از عکبرا یک نفر، از حلوان دونفر، از بصره سه نفر، اصحاب کهف که هفت نفرند (آیا اصحاب کهف خوابند و بیدار می‌شوند یا مرده‌اند و رجعت می‌کنند؟<sup>۱</sup>) و دو تاجر با غلامانشان که به سوی انطاکیه حرکت می‌کنند و کسانی از مسلمین که به طرف روم رفته‌اند که ده نفر هستند، دو نفر که در سرنذیب هستند، از سمندر چهارنفر، شخصی که سوار مرکبش است و خودش ناپدید می‌شود، از شیراز یا سیراف یک نفر، دو نفر از سراوان، از صقلیه یک نفر، یک نفر از یخشب که به دنبال حق می‌گردد، یک نفر که از خانواده خود گریزان است، شخصی از سرخس که با یکی از نواصب درگیر می‌شود. (در این روایت اسمی از این افراد برده نشده است اما روایتی از امیرالمومنین علیه السلام خواهد آمد که همه اسامی آمده است.) اینها سیصد و سیزده نفر، به عدد اهل بدر هستند...

۱ - رک. مجمع البیان ذیل آیه ۱۸ سوره کهف.

...فَذَلِكَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشْرًا رَجُلًا بَعْدَ أَهْلِ بَدْرٍ، يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ إِلَى مَكَّةَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ، وَهِيَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ، فَيَتَوَافُونَ فِي صَبِيحَتِهَا إِلَى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، لَا يَتَخَلَّفُ مِنْهُمْ رَجُلٌ وَاحِدٌ، وَيَنْتَشِرُونَ بِمَكَّةَ فِي أَرْقَتِهَا، يَلْتَمِسُونَ مَنَازِلَ يَسْكُنُونَهَا، فَيُنْكِرُهُمْ أَهْلُ مَكَّةَ، وَذَلِكَ أَنَّهُمْ لَمْ يَعْلَمُوا بِرِفْقَةٍ ۲ دَخَلَتْ مِنْ بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ لِحَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ وَلَا لِتِجَارَةٍ، فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: إِنَّا لَنَرِي فِي يَوْمِنَا هَذَا قَوْمًا لَمْ نَكُنْ رَأَيْنَاهُمْ قَبْلَ يَوْمِنَا هَذَا، لَيْسُوا مِنْ بَلَدٍ وَاحِدٍ وَلَا أَهْلٍ بَدْوٍ، وَلَا مَعَهُمْ إِبِلٌ وَلَا دَوَابٌّ!

فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ، وَقَدِ ارْتَابُوا بِهِمْ إِذْ يَقْبَلُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ يَتَخَطَّى رِقَابَ النَّاسِ حَتَّى يَأْتِيَ رَيْسَهُمْ فَيَقُولُ: لَقَدْ رَأَيْتُ لَيْلَتِي هَذِهِ رُؤْيَا عَجِيبَةً، وَإِنِّي مِنْهَا خَائِفٌ، وَقَلْبِي مِنْهَا وَجِلٌّ.  
فَيَقُولُ لَهُ: اقْضُ رُؤْيَاكَ.

۱ - عدتہم فی الحدیث ثلاثمئة و سبعة رجال، و فی الحدیث (۱۳۲) عدۃ الرجال بالأسماء ثلاثمئة، و عدتہم بالأرقام المنصوص علیہا قبل ذکر الأسماء ثلاثمئة و خمسة رجال علی أن المتواتر بالروایات أن عدتہم بعدۃ أهل بدر، و لعل الوهم نشأ من الرواة أو النسخ، و الملاحظ أن بعض أسماء المدن المذكورة فی هذا الحدیث غیر موجودة فی الحدیث (۱۳۲) و بالعکس، فتأمل.

۲ - الرفقة: الجماعة ترافقهم فی السفر.

آن حضرت مرا از جا و مکان و تعداد آنها مطلع کرد.

... اما آن دو نفری که از دست اذیت و آزار اهل مکه (سلفی‌ها) به سردانیه پناه می‌برند، یکی از آن دو اهل مدائن و دیگری از جبانا است به عنوان تاجر به مکه می‌روند و در آنجا مشغول کسب و کار و زندگی می‌شوند، احوال و کار آن‌ها به شهری که به آن شعب گویند، می‌رسد و به آنجا هم می‌روند و مدت‌ها در آنجا زندگی می‌کنند.

زمانی که اهل شعب آن دو را شناختند که وهابی و سلفی نیستند، شروع به اذیت کردن آن‌ها می‌کنند و وضع تجارت آن دو را به هم می‌زنند، پس یکی از آن دو به دیگری می‌گوید: ما در آنجا از اذیت و آزار تکفیری‌های رمادی به مکه فرار کردیم الآن در اینجا هم گرفتار شدیم و آزاری که از اینها می‌بینیم بیشتر از آزاری است که از آن‌ها می‌دیدیم، به روستاها آمدیم و مردم اینجا را هم علیه ما تحریک می‌کنند و آن‌ها هم ما را اذیت می‌کنند، می‌بینی چه بلایی سر ما آوردند، بیا از اینجا هم شهر به شهر، کشور به کشور برویم تا امر خداوند از عدل (ظهور امام زمان علیه السلام) یا فتح یا مرگ برسد.

آن دو حرکت می‌کنند و به طرف برقه می‌آیند سپس آماده‌ی سفر می‌شوند و به طرف سردانیه خارج می‌شوند در آن جزیره هستند تا زمانی که امر و اراده‌ی خداوند عز و جل به ظهور امام زمان علیه السلام تعلق بگیرد.

اما دو تاجری که از عانه به طرف انطاکیه حرکت می‌کنند، دو مردی هستند که به یکی مسلم گفته می‌شود و به دیگری سلیم که همراه این دو غلامی اعجمی است که به او سلمونه گفته می‌شود.

فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ أحوَالِهِمْ فَلَا يُخْبِرُ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ، حَتَّى يَبْلُغَ ذَلِكَ الطَّاعِيَةَ، فَيُوجِّهُ فِي حَمَلَةٍ إِلَيْهِ، فَإِذَا حَضَرَهُ قَالَ لَهُ الْمَلِكُ: قَدْ بَلَغَنِي مَا قُلْتَ، وَقَدْ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ فَاصْدُقْنِي إِنْ كَانُوا مُرْتَابِينَ قَتَلْتُ بِهِمْ مَنْ قَتَلْتَهُمْ، وَيَخْلُصُ مَنْ سِوَاهُمْ مِنَ التُّهْمَةِ.

قَالَ الرَّاهِبُ: لَا تُعْجَلْ - أَيُّهَا الْمَلِكُ - وَ لَا تَحْزَنْ عَلَى الْقَوْمِ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يَقْتُلُوا وَ لَنْ يَمُوتُوا، وَ لَا حَدَّثَ بِهِمْ حَدَّثٌ يَكْرَهُهُ الْمَلِكُ، وَ لَا هُمْ مِمَّنْ يُرْتَابُ بِأَمْرِهِمْ وَ نَالَتْهُمْ غِيْلَةٌ، وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ حَمَلُوا مِنْ أَرْضِ الْمَلِكِ إِلَى أَرْضِ مَكَّةَ إِلَى مَلِكِ الْأُمَمِ، وَ هُوَ الْأَعْظَمُ الَّذِي لَمْ تَزَلِ الْأَنْبِيَاءُ تُبَشِّرُ بِهِ وَ تُحَدِّثُ عَنْهُ وَ تَعِدُّ بِظُهُورِهِ وَ عَدْلِهِ وَ إِحْسَانِهِ.

قَالَ لَهُ الْمَلِكُ: وَ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا؟

قَالَ: مَا كُنْتُ لَأَقُولُ إِلَّا حَقًّا، فَإِنَّهُ عِنْدِي فِي كِتَابٍ قَدْ أَتَى عَلَيْهِ أَكْثَرُ مِنْ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ، يَتَوَارَثُهُ الْعُلَمَاءُ آخِرُ عَنْ أَوَّلِ.

فَيَقُولُ لَهُ الْمَلِكُ: فَإِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا، وَ كُنْتُ فِيهِ صَادِقًا، فَأَحْضِرِ الْكِتَابَ فَيَمِضِي فِي إِحْضَارِهِ، وَ يُوجِّهُ الْمَلِكُ مَعَهُ نَفْرًا مِنْ ثِقَاتِهِ، فَلَا يَلْبَثُ حَتَّى يَأْتِيَهُ بِالْكِتَابِ فَيَقْرَأُ، فَإِذَا فِيهِ صِفَةُ الْقَائِمِ عليه السلام وَ اسْمُهُ وَ اسْمُ أَبِيهِ، وَ عِدَّةُ أَصْحَابِهِ وَ خُرُوجُهُمْ، وَ أَنَّهُمْ سَيُظْهِرُونَ عَلَى بِلَادِهِ.

فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: وَيَحْك، أَيَّنَ كُنْتَ عَنْ إِخْبَارِي بِهِذَا إِلَى الْيَوْمِ؟

قَالَ: لَوْ لَا مَا تَحَوَّقَتْ أَنَّهُ يَدْخُلُ عَلَى الْمَلِكِ مِنَ الْأَيْمِ فِي قَتْلِ قَوْمِ أُبْرِيَاءَ مَا أَخْبَرْتَهُ بِهِذَا الْعِلْمِ حَتَّى يَرَاهُ بِعَيْنِهِ وَ يُشَاهِدَهُ بِنَفْسِهِ...

ترجمه روایت

ابو بصیر گوید: از امام جعفر صادق عليه السلام راجع به اصحاب قائم عليه السلام پرسیدم:

فَيَقُولُ: رَأَيْتُ كَبَّةَ ١ نَارٍ انْقَضَتْ مِنْ عَنَانِ السَّمَاءِ، فَلَمْ تَزَلْ تَهْوِي حَتَّى انْحَطَّتْ عَلَى الْكَعْبَةِ، فَدَارَتْ فِيهَا، فَإِذَا هِيَ جَرَادٌ ذَوَاتُ أَجْنِحَةٍ خُضِرَ كَالْمَلْحَافِ، فَأَطَافَتْ بِالْكَعْبَةِ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ تَطَايَرَتْ شَرْقًا وَ غَرْبًا، لَا تَمُرُّ بِبَلَدٍ إِلَّا أُحْرِقَتْهُ، وَ لَا بِحِصْنٍ إِلَّا حَطَمَتْهُ، فَاسْتَيْقَظَتْ وَ أَنَا مَدْعُورُ الْقَلْبِ وَجِلٌّ.

فَيَقُولُونَ: لَقَدْ رَأَيْتَ هَؤُلَاءِ، فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَى الْأَقْيَرِ لِيُعْبَرَهَا، وَ هُوَ رَجُلٌ مِنْ تَقِيفٍ، فَيَقِصُّ عَلَيْهِ الرُّؤْيَا، فَيَقُولُ الْأَقْيَرُ: لَقَدْ رَأَيْتَ عَجَبًا، وَ لَقَدْ طَرَقَكُمْ فِي لَيْلَتِكُمْ جُنْدٌ مِنْ جُنُودِ اللَّهِ، لَا قُوَّةَ لَكُمْ بِهِمْ.

فَيَقُولُونَ: لَقَدْ رَأَيْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا عَجَبًا. وَ يُحَدِّثُونَهُ بِأَمْرِ الْقَوْمِ.

ثُمَّ يَنْهَضُونَ مِنْ عِنْدِهِ وَ يَهُمُّونَ بِالْوُتُوبِ عَلَيْهِمْ، وَ قَدْ مَلَأَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ مِنْهُمْ رُعبًا وَ خَوْفًا، فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ، وَ هُمْ يَتَأَمَّرُونَ بِذَلِكَ: يَا قَوْمَ لَا تَعْجَلُوا عَلَى الْقَوْمِ، إِنَّهُمْ لَمْ يَأْتَوْكُمْ بَعْدَ بَمْنَكِرٍ، وَ لَا أَظْهَرُوا خِلَافًا، وَ لَعَلَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يَكُونُ فِي الْقَبِيلَةِ مِنْ قِبَائِلِكُمْ، فَإِنْ بَدَأَ لَكُمْ مِنْهُمْ شَرٌّ فَانْتَمِ حِينَئِذٍ وَ هُمْ، وَ أَمَا الْقَوْمُ فَإِنَّا نَرَاهُمْ مُتَنَسِّكِينَ وَ سَيِّمَاهُمْ حَسَنَةٌ، وَ هُمْ فِي حَرَمِ اللَّهِ (تَعَالَى) الَّذِي لَا يُبَاحُ مَنْ دَخَلَهُ حَتَّى يُحَدِّثَ بِهِ حَدَثًا وَ لَمْ يُحَدِّثِ الْقَوْمُ حَدَثًا يُوجِبُ مُحَارَبَتَهُمْ... ٢

ترجمه روایت:

در آخر روایت امام عليه السلام می فرماید: اینها سیصد و سیزده نفر، به عدد اهل بدر هستند. (این مسئله جای تحقیق دارد که اهل بدر چه خصوصیتی داشتند؟ آیا

١ - کبّة النار: صدمتها.

٢ . دلالت الإمامة، ص ٥٥٤

مقاومت اینها بود یا ضربه زدن به دشمن یا اطاعت ایشان بوده است یا به جهت حضور ملائکه و رعب در دل دشمن یا به جهت شکسته شدن شوکت دشمن؟ در حالی که نیمی از کشتگان این جنگ را امیرالمومنین مستقیم کشتند و نیمی دیگر را مشارکت داشتند و پیروزی در جنگ بدر به نام ایشان است.)

همه اینها را خداوند از اکناف عالم در مکه شب جمعه جمع می‌کند، همه با یک فرم خاص از لباس هستند و در مسجدالحرام مشغول کار خود هستند. در آن ایام همه از حضور ایشان در مکه تعجب می‌کنند به جهت اینکه همه حاجیان رفته‌اند، صبح همه ایشان در مسجدالحرام هستند و بعد از مسجد بیرون می‌آیند و به دنبال جایی برای سکونت هستند لکن همه اهل مکه از ایشان تعجب می‌کنند و می‌گویند ما امروز کسانی را می‌بینیم که قبلاً ندیده بودیم و از یک شهر هم نیستند و بادیه نشین هم نیستند چون نه شتری دارند و نه حیوانی. به این افراد مظنون می‌شوند که در این هنگام فردی از قبیله بنی مخزوم می‌آید و از وسط جلسه عبور می‌کند تا به رییس جلسه می‌رسد و می‌گوید من دیشب خوابی دیدم که از آن خائف‌ام. می‌گوید چه خوابی دیدی؟ می‌گوید دیدم گلوله‌ای از آتش از آسمان فرود آمد و همچنان می‌چرخد و دور کعبه می‌پرخد و تبدیل به ملخ‌های سبز می‌شوند تا آنجا که همه شهرها را فرا می‌گیرد و برخی شهرها را خراب کرد بعد از خواب پریدم. بعضی از اهل مجلس به سراغ اقرع که مردی از بنی سقیف است می‌روند و تعبیر خواب را از او می‌پرسند که وی می‌گوید این از خواب‌های عجیب است، دیشب جنودی از جنودالرحمان وارد مکه شدند که قدرت مقابله با ایشان را ندارید و منتظر

وَ يُصْبِحُ الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُمْ مِنْ رِفَاقِهِمْ، وَ قَدْ دَخَلُوا أَنْطَاكِيَّةَ، فَيَقْتَدُونَهُمْ، فَلَا يَزَالُونَ يَطْلُبُونَهُمْ، فَيَرْجِعُونَ وَ يَسْأَلُونَ عَنْهُمْ مَنْ يَلْقَوْنَ مِنَ النَّاسِ فَلَا يَقْعُونَ لَهُمْ عَلَى أَثَرٍ، وَ لَا يَعْلَمُونَ لَهُمْ خَبْرًا، فَيَقُولُ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَلْ تَعْرِفُونَ مَنْزِلَهُمْ؟ فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ: نَعَمْ. ثُمَّ يَبِيعُونَ مَا كَانَ مَعَهُمْ مِنَ التِّجَارَةِ وَ يَحْمِلُونَهَا إِلَى أَهْلِيهِمْ، وَ يَتَسَمِّمُونَ مَوَارِيثَهُمْ، فَلَا يَلْبَثُونَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا سِتَّةَ أَشْهُرٍ حَتَّى يُوَأَفُوا إِلَى أَهْلِيهِمْ عَلَى مُقَدَّمَةِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَاتَبَهُمْ لَمْ يُفَارِقُوهُمْ.

وَ أَمَّا الْمُسْتَأْمِنَةُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى الرُّومِ، فَهِيَ قَوْمٌ يَنَالُهُمْ أَدَى شَدِيدٌ مِنْ جِيرَانِهِمْ وَ أَهْلِيهِمْ وَ مِنَ السُّلْطَانِ، فَلَا يَزَالُ ذَلِكَ بِهِمْ حَتَّى أَتَوْا مَلِكَ الرُّومِ فَيَقْضُونَ عَلَيْهِ قِصَّتَهُمْ، وَ يُخْبِرُونَهُ بِمَا هُمْ فِيهِ مِنْ أَدَى قَوْمِهِمْ وَ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ فَيُؤْمِنُهُمْ وَ يُعْطِيهِمْ أَرْضًا مِنْ أَرْضِ قُسْطَنْطِينَةَ، فَلَا يَزَالُونَ بِهَا حَتَّى إِذَا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي يَسْرِي بِهِنَّ فِيهَا، يُصْبِحُ جِيرَانُهُمْ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانُوا بِهَا قَدْ فَقَدُوهُمْ، فَيَسْأَلُونَ عَنْهُمْ أَهْلُ الْبِلَادِ فَلَا يَحْسُونَ لَهُمْ أَثَرًا، وَ لَا يَسْمَعُونَ لَهُمْ خَبْرًا، وَ حِينَئِذٍ يُخْبِرُونَ مَلِكَ الرُّومِ بِأَمْرِهِمْ وَ أَنَّهُمْ قَدْ فَقَدُوا، فَيُوجِّهُ فِي طَلَبِهِمْ، وَ يَسْتَفْصِي آثَارَهُمْ وَ أَخْبَارَهُمْ، فَلَا يَعُودُ مَخْبِرٌ لَهُمْ بِخَبْرٍ فَيَعْتَمُّ طَاعِيَةَ الرُّومِ لَذَلِكَ غَمًّا شَدِيدًا، وَ يُطَالِبُ جِيرَانَهُمْ بِهِمْ، وَ يَحْبِسُهُمْ وَ يُلْزِمُهُمْ إِحْصَارَهُمْ، وَ يَقُولُ: مَا قَدِمْتُمْ عَلَى قَوْمِ آمَنْتُمْهُمْ وَ أَوْلَيْتُمْهُمْ جَمِيلًا؟ وَ يُوعِدُهُمُ الْقَتْلَ إِنْ لَمْ يَأْتُوا بِهِمْ وَ يُخْبِرُهُمْ، وَ إِلَى أَيْنَ صَارُوا.

فَلَا يَزَالُ أَهْلُ مَمْلَكَتِهِ فِي أَذْيَةٍ وَ مُطَالَبَةٍ، مَا بَيْنَ مَعَاقِبِ وَ مَجْبُوسِ وَ مَطْلُوبِ، حَتَّى يَسْمَعَ بِمَا هُمْ فِيهِ رَاهِبٌ قَدْ قرَأَ الْكُتُبَ، فَيَقُولُ لِبَعْضٍ مَنْ يُحَدِّثُهُ حَدِيثَهُمْ: إِنَّهُ مَا بَقِيَ

فِي الْأَرْضِ أَحَدٌ يَعْلَمُ عِلْمَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ غَيْرِي وَ غَيْرِ رَجُلٍ مِنْ يَهُودِ بَابِلَ.



... وَ أَمَّا الْهَارِبَانِ إِلَى السَّرْدَانِيَّةِ ۱ مِنَ الشَّعْبِ رَجُلَانِ أَحَدُهُمَا مِنْ أَهْلِ مَدَائِنِ الْعِرَاقِ، وَالْآخَرُ مِنْ جَبَانَا ۲، يَخْرُجَانِ إِلَى مَكَّةَ، فَلَا يَزَالَانِ يَتَجَرَّانِ فِيهَا وَيَعِيشَانِ حَتَّى يَتَّصِلَ مَتَجَرُّهُمَا بِقَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا الشَّعْبُ، فَيَصِيرَانِ إِلَيْهَا، وَيَقِيمَانِ بِهَا حِينًا مِنْ الدَّهْرِ، فَإِذَا عَرَفَهُمَا أَهْلُ الشَّعْبِ آذَوْهُمَا وَ أَفْسَدُوا كَثِيرًا مِنْ أَمْرِهِمَا، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: يَا أَخِي، إِنَّا قَدْ أَوْدَيْنَا فِي بِلَادِنَا حَتَّى فَارَقْنَا أَهْلَ مَكَّةَ، ثُمَّ خَرَجْنَا إِلَى الشَّعْبِ، وَ نَحْنُ نَرَى أَنَّ أَهْلَهَا ثَائِرَةٌ عَلَيْنَا مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، وَ قَدْ بَلَّغُوا بِنَا مَا تَرَى، فَلَوْ سَرْنَا فِي الْبِلَادِ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ مِنْ عَدَلٍ أَوْ فَتْحٍ أَوْ مَوْتٍ يُرِيحُ، فَيَتَجَهَّزَانِ وَ يَخْرُجَانِ إِلَى بَرْقَةَ، ثُمَّ يَتَجَهَّزَانِ وَ يَخْرُجَانِ إِلَى سَرْدَانِيَّةَ، وَ لَا يَزَالَانِ بِهَا إِلَى اللَّيْلَةِ الَّتِي يَكُونُ فِيهَا أَمْرُ قَائِمِنَا عليه السلام.

وَ أَمَّا التَّاجِرَانِ الْخَارِجَانِ مِنْ عَانَةَ إِلَى أَنْطَاكِيَّةَ، فَهُمَا رَجُلَانِ: يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا مُسْلِمٌ، وَ لِلْآخَرِ سُلَيْمٌ، وَ لَهُمَا غُلَامٌ أَعْجَمِيٌّ يُقَالُ لَهُ سَلْمُونَةُ، يَخْرُجُونَ جَمِيعًا فِي رِفْقَةٍ مِنَ التَّجَارِ، يُرِيدُونَ أَنْطَاكِيَّةَ، فَلَا يَزَالُونَ يَسِيرُونَ فِي طَرِيقِهِمْ حَتَّى إِذَا كَانَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَنْطَاكِيَّةَ أَمْيَالٌ يَسْمَعُونَ الصَّوْتَ فَيُنْصِتُونَ نَحْوَهُ، كَأَنَّهُمْ لَمْ يَعْرِفُوا شَيْئًا غَيْرَ مَا صَارُوا إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِهِمْ ذَلِكَ الَّذِي دُعُوا إِلَيْهِ، وَ يَذْهَبُونَ عَنْ تِجَارَاتِهِمْ،

۲. سردانیة: جزیره فی بحر المغرب. معجم البلدان ۳: ۲۰۹

۲ جبانا: ناحیة بالسواد بین الأنبار و بغداد. مرصد الاطلاع ۱: ۳۰۹

دستورند. آنها به تعبیر کننده گفتند راست گفتمی! ما از دیشب افرادی دیدیم با این خصوصیات، اما به حرف معبر گوش نکردند و از جلسه خارج شدند برای تصمیم گیری برای مقابله با این لشکر! اما خداوند عزوجل رعب از اینها را در دل کفار می اندازد و دلشان مالا مال از ترس و وحشت می شود پس بعضی می گویند عجله نکنید چون اینها هنوز مخالفتی نکرده اند و شاید یکی از اینها جزو قبایلی باشد که با آنها ارتباط دارید. اگر شری از آنها به شما رسید، دست شما باز است، اما هنوز که چیزی ندیدیم و اینها اهل مناسک و عبادت هستند و چهره های نورانی دارند و همچنین در حرم امن الهی هستند و ما حق تعدی به کسی که وارد حرم شده است نداریم تا این که کار ناشایستی از اینها سر بزنند...

ادامه متن روایت اول:

...فَيَقُولُ الْمَخْرُومِيُّ، وَ هُوَ رَيْسُ الْقَوْمِ وَ عَمِيدُهُمْ: إِنَّا لَا نَأْمَنُ أَنْ يَكُونَ وِرَاءَهُمْ مَادَّةٌ لَهُمْ، فَإِذَا التَّامَتِ إِلَيْهِمْ كَشَفَ أَمْرَهُمْ وَ عَظَّمَ شَأْنَهُمْ، فَتَهْضِمُوهُمْ ۱ وَ هُمْ فِي قَلَّةٍ مِنَ الْعَدَدِ وَ غُرْبَةٍ فِي الْبَلَدِ قَبْلَ أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَادَّةُ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَأْتَوْكُمْ مَكَّةَ إِلَّا وَ سَيَكُونُ لَهُمْ شَأْنٌ ۲ وَ مَا أَحْسَبُ تَأْوِيلَ رُؤْيَا صَاحِبِكُمْ إِلَّا حَقًّا، فَخَلُّوا لَهُمْ بَلَدَكُمْ وَ أَجِيلُوا الرَّأْيَ، وَ الْأَمْرُ مُمَكِّنٌ.

فَيَقُولُ قَائِلُهُمْ: إِنْ كَانَ مَنْ يَأْتِيهِمْ أَمْثَالُهُمْ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ مِنْهُمْ، فَإِنَّهُ لَا سِلَاحَ لِلْقَوْمِ وَ لَا كُرَاعَ ۳ وَ لَا حِصْنَ يَلْجَأُونَ إِلَيْهِ، وَ هُمْ غُرَبَاءُ مُحْتَوُونَ، فَإِنْ أَتَى جَيْشٌ لَهُمْ نَهَضْتُمْ إِلَى هَؤُلَاءِ أَوْلًا، وَ كَانُوا كَثْرِيَةَ الظَّنِّانِ.

فَلَا يَزَالُونَ فِي هَذَا الْكَلَامِ وَ نَحْوِهِ حَتَّى يَحْجَزَ اللَّيْلُ بَيْنَ النَّاسِ، ثُمَّ يَضْرِبُ اللَّهُ عَلَى آذَانِهِمْ وَ عُيُونِهِمْ بِاللَّوْمِ، فَلَا يَجْتَمِعُونَ بَعْدَ فِرَاقِهِمْ إِلَّا أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ عليه السلام، وَ إِنْ أَصْحَابَ الْقَائِمِ عليه السلام يَلْقَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا كَانَتْهُمْ بَنُو أَبٍ وَ أُمَّ، وَ إِنْ افْتَرَقُوا عِشَاءَ التَّقْوَا غُدُوَّةً، وَ ذَلِكَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا ۳.

۱ - تهضمه: اذله و كسره.

۲ - الكراع: اسم لجماعة الخيل خاصة، و قيل: الخيل و البغال و الحمير، أى ليس لهم دواب يفرّون عليها.

۳ - البقرة ۲: ۱۴۸.

و اما طوافی که طلب حق میکند: او مردی است از اهل یخشب که احادیث زیادی نوشته و اختلاف و جریانات انحرافی و مذاهب را میداند و همیشه طلب علم می کند تا اینکه صاحب الامر علیه السلام را بشناسد و او شبانه از موصل به منطقه «رها» می رود و او در حال سیر است که امر می رسد و ناخواسته به مکه می رود.

و اما مردی که از عشیره و خویشان خود متواری می شود: او اهل معرفت است و عقیده خود را بیان می کند و مردم را به حق دعوت می کند و همچنین اقوام خود را دعوت می کند ناچار به فرار می شود و به اهواز فرار میکنند و در یکی از روستاهای آن سکنا مینماید تا اینکه امر خدای عزّ و جل به او برسد و به سوی مکه می رود.

و آن کسی که از سرخس است و به کتاب خدا احتجاج می کند شخصی است عارف و خداوند قرآن را به او عنایت فرموده است و معانی و تفسیر را می داند و با هر مخالفی برخورد می کند به وسیله قرآن او را محکوم می کند، و از طریق قرآن ولایت ما را اثبات می کند.

و اما متخلی بصقلیه: او مردی از فرزندان روم از قریه ای است که آن را قونیه میگویند و به کشورهای اسلامی می آید و شهر به شهر می چرخد و حرف های مختلف را می شنود تا اینکه حق به او می رسد و پیرو مکتب اهل بیت می شود و اصحاب خود را نیز دعوت به حق می کند و خدا را عبادت میکند تا وقتی که ندای حق را بشنود و اجابت کند.

يَدْعُو النَّاسَ إِلَيْهِ وَ قَوْمَهُ وَ عَشِيرَتَهُ، فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَهْرُبَ مِنْهُمْ إِلَى الْأَهْوَازِ،  
فَيَقِيمُ فِي بَعْضِ قُرَاهَا حَتَّى يَأْتِيَهُ أَمْرُ اللَّهِ فَيَهْرُبُ مِنْهُمْ.

وَ أَمَّا الْمُخْتَجُّ بِكِتَابِ اللَّهِ عَلَى النَّاصِبِ مِنْ سَرَخُسَ، فَرَجُلٌ عَارِفٌ، يُلْهِمُهُ اللَّهُ  
مَعْرِفَةَ الْقُرْآنِ، فَلَا يَلْقَى أَحَدًا مِنَ الْمُخَالِفِينَ إِلَّا حَاجَهُ، فَيُثَبِّتُ أَمْرَنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ.  
وَ أَمَّا الْمُتَخَلِّي بِصِقْلِيَّةَ، فَإِنَّهُ رَجُلٌ مِنْ أُنْبَاءِ الرُّومِ، مِنْ قَرِيْبَةٍ يُقَالُ لَهَا قَرِيْبَةٌ يَسْلِمُ،  
فَيَنْبُو مِنَ الرُّومِ، وَ لَا يَزَالُ يُخْرُجُ إِلَى بَلَدِ الْإِسْلَامِ، يَجُولُ بُلْدَانَهَا، وَ يَنْتَقِلُ مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَى  
قَرِيْبَةٍ، وَ مِنْ مَقَالَةٍ إِلَى مَقَالَةٍ حَتَّى يَمُنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَةِ الْأَمْرِ الَّذِي أُتِمَّ عَلَيْهِ، فَاِذَا عَرَفَ  
ذَلِكَ وَ أَيْقَنَهُ أَيَقَنَ أَصْحَابُهُ فَدَخَلَ صِقْلِيَّةَ وَ عَبَدَ اللَّهَ حَتَّى يَسْمَعَ الصَّوْتَ فَيُجِيبُ...

ترجمه روایت:

ابو بصیر گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام راجع به اصحاب قائم علیه السلام پرسیدم:

آن حضرت مرا از جا و مکان و تعداد آنها مطلع کرد.

همین که سال دوم شد نزد آن بزرگوار آمدم و گفتم: قصه مرابط و سیاح  
چیست؟ فرمود: (آنها چند نفرند، اول) مردی است از اهل اصفهان از خانواده  
متمکن و پولدار است که سلاحی و گرزى همراه اوست که بسیار سنگین است  
و غیر از خود او کسی نمی تواند آن را حمل کند، این مرد از شهری خروج  
میکند و در شهرها گردش نموده طلب حق مینماید و به هیچ مخالفی ملحق  
نمی شود مگر اینکه حرف حق او را رد می کند و نمی پذیرد، آنگاه به طارند که  
مرز بین اسلام و روم است می آید و به شخصی از نواصب می رسد که به امیر  
المؤمنین علیه السلام دشنام می دهد و او تحمل نمی کند و گرز خود را بر سر او می زند  
و همانجا خواهد بود تا شبانه او را به مکه احضار می کنند.

قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، لَيْسَ عَلَى الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مُؤْمِنٌ غَيْرُهُمْ؟

قَالَ: بَلَى، وَ لَكِنَّ هَذِهِ [الْعِدَّةُ] ١ الَّتِي يُخْرِجُ اللَّهُ فِيهَا الْقَائِمَ علیه السلام، هُمْ النَّجَبَاءُ وَ  
الْقُضَاةُ وَ الْحُكَّامُ وَ الْفُقَهَاءُ فِي الدِّينِ، يَمْسَحُ بِطُونَهُمْ وَ ظُهُورَهُمْ فَلَا يَشْتَبِهُ عَلَيْهِمْ  
حُكْمٌ ٣.٢

ترجمه روایت:

... مخزومی که رییس و مورد اعتماد اینها است می گوید ما هیچ مطمئن  
نیستیم که اینها عقبه و پشتوانه ای نداشته باشند و اگر او به اینها بیبوندد معلوم  
می شود اینها چه درجه ای دارند و تا او نیامده باید دست به کار شد و اینها را  
کشت در حالی که تعدادشان کم است و در این شهر غریب است و تا مدد  
ایشان و پشتوانه آنها نیامده دست به کار شوید. اینها به مکه نیامدند مگر اینکه  
اینها شخصیت های تاثیر گذار خواهند بود و همچنین خوابی هم که آن شخص  
دیده بود حق است پس شهرتان را از وجود آنها پاک کنید، یکی از آنها گفت  
اگر نیروهای کمکی هم مثل اینها باشند و مشغول عبادت باشند که کاری با ما  
ندارند و سلاحی ندارند و وسیله و مرکبی هم ندارند. (ظاهرا اینها روایات را  
نخوانده اند و مومنین و یاران امام و قدرتشان را نمی شناسند و با مرکب و  
شمشیر آنها آشنایی ندارند چون روایات اهل بیت را کنار گذاشتند و از دیگران

١ - من الملاحم.

٢ - الملاحم و الفتن: ٢٠٢، المحجة للبحرانی: ٢٨.

٣ - دلائل الإمامة، ص ٥٥٤

روایت را گرفتند.) اگر ارتش و مددی برایشان آمد دیگر کاری بر نمی‌آید.  
سپس این نیروها متفرق می‌شوند و در خانه‌ها سکنی می‌گزینند تا اینکه  
حضرت مهدی ظهور می‌کند.

ابوبصیر می‌گوید: آیا بر روی زمین مؤمنین دیگری غیر ایشان نیست؟

امام علیه السلام می‌فرماید: بله هستند ولی اینها افرادی هستند که خداوند در جمع  
آنها امام علیه السلام را ظاهر می‌کند و اینها حکام و نجیبان و قاضیان و فقهای دینی  
هستند و البته تصرف تکوینی در ایشان خواهد شد و در انجام امور هیچ امری  
برایشان مشکل و مشتبه نخواهد شد.

مرحوم ابن طاووس هم همین روایت با اندکی اختلاف نقل می‌کند.

(ب) منابع روایت:

۱. یعقوب بن نعیم که ابن طاووس از آن کتاب نقل می‌کند ولی کتاب در  
اختیار ما نیست.

۲. دلائل الامامة، مرحوم محمد بن رستم طبری، ص ۵۵۴

۳. ملاحم، ابن طاووس، ص ۳۷۵

۴. البرهان، مرحوم بحرانی، ج ۱، ص ۱۶۳

۵. المحجّة، بحرانی، ص ۲۸

۶. بشارة الاسلام، کاظمی ص ۹۹

۷. منتخب الأثر، آیه الله صافی، ص ۴۸۵

۸. موسوعة امیرالمؤمنین علیه السلام

نکته‌ای که هست، بحار این روایت را نقل نکرده است!

ندارد. با این حال نمی‌توان کل روایت را کنار گذاشت زیرا اصل روایت  
مویدات زیادی دارد ولی تفصیلات آن را نمی‌توانیم قبول کنیم.

روایت دوم

(الف) متن روایت:

قال: أَبُو حَسَّانَ سَعِيدُ بْنُ جَنَاحٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ الْكَرْخِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا  
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ: سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ الصَّادِقَ علیه السلام  
عَنْ عِدَّةِ أَصْحَابِ الْقَائِمِ علیه السلام فَأَخْبَرَهُ بِعِدَّتِهِمْ وَمَوَاضِعِهِمْ، فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْقَابِلُ قَالَ:  
عُدْتُ إِلَيْهِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: مَا قِصَّةُ الْمُرَابِطِ السَّائِحِ؟

قال: هُوَ رَجُلٌ مِنْ أَصْبَهَانَ، مِنْ أُبْنَاءِ دَهَاقِينِهَا<sup>۱</sup>، لَهُ عَمُودٌ فِيهِ سَبْعُونَ مَنَّا لَا يُقْلَهُ  
غَيْرُهُ، يَخْرُجُ مِنْ بَلَدِهِ سَيَّاحاً فِي الْأَرْضِ وَطَلَبَ الْحَقَّ، فَلَا يَخْلُو بِمُخَالَفٍ إِلَّا أَرَّاحَ  
مِنْهُ، ثُمَّ إِنَّهُ يَنْتَهِي إِلَى طَارِبَنْدٍ، وَهُمْ الْحَاكِمُ بَيْنَ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَالتُّرْكِ، فَيُصِيبُ بِهَا  
رَجُلًا مِنَ النَّصَّابِ يَتَنَاولُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، وَيَقِيمُ بِهَا حَتَّى يُسْرِيَ بِهِ.

وَأَمَّا الطَّوَّافُ لِطَلَبِ الْحَقِّ، فَهُوَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ يَخْشَبَ، قَدْ كَتَبَ الْحَدِيثَ، وَ  
عَرَفَ الْأَخْتِلَافَ بَيْنَ النَّاسِ، فَلَا يَزَالُ يَطُوفُ فِي الْبِلَادِ يَطْلُبُ الْعِلْمَ حَتَّى يَعْرِفَ  
صَاحِبَ الْحَقِّ، فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْأَمْرُ، وَهُوَ يَسِيرُ مِنَ الْمَوْصِلِ إِلَى الرَّهَاءِ،  
فَيَمْضِي حَتَّى يُوَافِيَ مَكَّةَ.

وَأَمَّا الْهَارِبُ مِنْ عَشِيرَتِهِ بِيَلْخِ<sup>۲</sup> فَرَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ، لَا يَزَالُ يُعْلِنُ أَمْرَهُ، وَ

۱ - الدهقان: رئيس القرية أو الإقليم، و التاجر، و القوى على التصرف مع شدة و خبرة.

۲ - بلخ: قرية صغيرة في افغانستان. المنجد في الاعلام: ۱۴۰.

میکنم این نسخه در زمان مولف استنساخ شده است و در این کتاب دستخط راوندی است.

علامه حلی رحمته الله و ابن داوود هم ایشان را در قسم اول نقل می‌کنند یعنی ثقه است و بلغه و وجیز مرحوم مجلسی و حاوی، ایشان را در فصل ثقات می‌آورند. البته علی رغم این توثیقات مرحوم وحید بهبهانی ایرادی را وارد می‌کند و می‌فرماید ایشان موصوف به کاتب است و کاتب ظهور در کاتب الخلیفه دارد و این موجب قدح است.

مرحوم مامقانی می‌فرماید ما چند مورد داریم که موصوف به کاتب بوده‌اند ولی کاتب خلیفه نبوده‌اند و بر فرض کاتب بودن، دلیل عدم وثاقت چیست؟ با این همه توثیقاتی که شده است!

سند یعقوب بن نعیم:

حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَسَدِيُّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ مَسْعَدَةَ.

احمد بن محمد الاسدی

ایشان مجهول است و هیچ نامی از ایشان در کتب رجالی نیامده است. اگر بگوییم ایشان از مشایخ صدوق باشد اولاً در طبقه با هم جور در نمی‌آید چون خود یعقوب بن نعیم از اصحاب رضا علیه السلام است و احتمالاً ایشان از اصحاب امام کاظم علیه السلام بوده است و این با مشیخه صدوق بودن نمی‌سازد، و ثانیاً مشیخه صدوق بودن وثاقت را اثبات نمی‌کند.

نتیجه:

سند ابن طاووس رحمته الله هم دارای مشکل است و این روایت سند محکمی

جلسه سی و سوم - ۹۴/۱۰/۲۲

اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور

ج) بررسی سند روایت اول:

حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي هَارُونَ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّهَائِنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبِيدِ اللَّهِ الْقُمِيُّ الْقَطَّانُ، الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الْخَزَّازِ، قَالَ:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَّاسَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ الزُّهْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَسَانَ سَعِيدُ بْنُ جَنَاحٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

۱. مؤلف دلائل الامامة

این کتاب برای مرحوم محمد بن رستم طبری است که شخصیت بزرگی است و نجاشی راجع به ایشان می‌فرماید: یکی از بزرگان اصحاب ماست که کثیرالعلم و حسن الکلام است و در نقل احادیث موثق است. پس اگر انتساب کتاب به ایشان مشکلی نداشته باشد، مولف هیچ مشکلی ندارد.

۲. مسعدة بن صدقة

ایشان در کتب اربعه قریب صدوچهل روایت دارد، یعنی کثیرالروایه است و در تفسیر قمی هم روایت دارد که توثیق عام دارد. اما توثیق خاصی به این عنوان نیافتیم و سراغ نداریم.

جلسه سی و چهارم - ۹۴/۱۰/۲۳

اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور

ادامه بررسی سند روایت اول

نقل مرحوم ابن طاووس:

ایشان این روایت را از کتاب یعقوب بن نعیم نقل می‌کند، که نکاتی درباره این کتاب و مولفش گفته شده است و توثیقش کرده‌اند:

فیما رأینا من عدّة أصحاب القائم علیه السلام، و تعیین مواضعهم من کتاب یعقوب بن نعیم بن قرقارة الکاتب اَبی یوسف. قال النجاشی - الذی زکاه محمد بن النجّار - : إنّ یعقوب بن نعیم المذكور - روی عن الرضا علیه السلام، و کان جلیلا فی أصحابنا ثقة ۱. و رأینا ما نقله فی نسخة عتیقة لعلها کتبت فی حیاته، و علیها خطّ السعید فضل الله الراوندی قدّس الله روحهما، فقال ما هذا لفظه: ۲

مرحوم ابن طاووس می‌فرماید: روایاتی که عدد اصحاب حضرت مهدی را نقل می‌کنند و شهرها و کشورهايشان را نقل می‌کنند از کتاب یعقوب بن نعیم نقل می‌کنم که معروف به قرقاره کاتب است و کنیه ایشان ابویوسف است و نجاشی راجع به ایشان می‌گوید ایشان از اصحاب ما و ثقه است و از امام رضا علیه السلام روایت دارد.

ایشان می‌گوید: این روایات را من از یک نسخه عتیق نقل می‌کنم که گمان

۱ - رجال النجاشی: ۴۴۹/۱۲۱۳.

۲ - التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص: ۳۷۵

ولی مرحوم نجاشی شخصی به نام مسعده بن صدقه عبدی می‌آورد و می‌فرماید این شخص از امام صادق و باقر علیهما السلام روایت دارد و خطب امیرالمومنین علیه السلام را نقل می‌کند و ابن شاذان از طریق ایشان روایت نقل می‌کند.

شیخ طوسی در فهرست، مسعده بن زیاد را آورده است ولی در رجالشان یک بار می‌فرمایند مسعده از اصحاب امام باقر علیه السلام است بنابراینکه مسعده بن صدقه باشد که ایشان عامی است و یک بار می‌فرمایند از اصحاب امام صادق علیه السلام است بنابراینکه مسعده بن عبسی بصری باشد، و روایت از امام صادق است. لذا روایت از اولی که عامی است نقل نشده است.

مرحوم کشی در ذیل ترجمه محمد بن اسحاق فرمودند مسعده بن صدقه، بتری است.

آقای خویی رحمته الله می‌فرمایند ایشان (مسعده بن صدقه عبدی) در کامل الزیارات روایت دارد به این معنا که توثیق عام دارد. ایشان می‌فرمایند:

أن الشیخ ذکر فی أصحاب الباقر علیه السلام أن مسعدة بن صدقة عامی كما ذکر الکشی أنه بتری و لم یذكر عند ذکره فی أصحاب الصادق ع أنه عامی كما لم یذكر ذلک فی فهرسته و كذلك النجاشی و من ذلک یظهر أن من هو من أصحاب الصادق علیه السلام مغایر لمن هو من أصحاب الباقر ع و البتری العامی هو الأول دون الثانی الثقة الذی یروی عنه هارون بن مسلم .

و مما یؤكد ذلک أن النجاشی ذکر الثانی و قال: روی عن اَبی عبد الله و اَبی الحسن ع فإن اقتصره علی ذلک یدل علی أنه لم یرو عن الباقر علیه السلام.

و یؤید هذا أن هارون بن مسلم روی عنه سعد بن عبد الله المتوفی

جامع الرواه مرحوم اردبیلی و معجم الرجال مرحوم خویی است که البته همین سه کتاب کفایت می‌کند چون مرحوم خویی بیش از پانزده هزار راوی بر محور کتب اربعه بیان می‌کنند و مرحوم مامقانی هم رجال را از زمان پیامبر تا قرن ۴ و ۵ استقصا کرده‌اند و همه را در کتاب خودشان آورده‌اند و قبل از این دو بزرگوار مرحوم اردبیلی است که وقتی مرحوم بروجردی که ید طولایی در رجال داشتند و کتابی از تألیفات خودشان را در دست چاپ در این زمینه داشتند وقتی جامع الرواه را دیدند فرمودند این کتاب بهتر از کتاب من است و از چاپ کتاب خودشان منصرف شدند و کتاب جامع الرواه را چاپ می‌کنند.

#### ۷. ابو علی نهاوندی

مرحوم مامقانی می‌فرماید ایشان از علمای کلام بوده است، آیا ثقه بوده است؟ به کتاب ایشان و معجم مرحوم خویی مراجعه کنید.

#### ۸. ابو هارون

ما هرچه تفحص کردیم ایشان را نیافتیم.

#### نتیجه:

این روایت با این سند مشکل دارد و افرادی مجهول الحال در سند هستند. ولی طرق دیگری دارد که ابن طاووس از مسعده نقل می‌کند و اگر آن طریق مشکلی نداشته باشد روایت درست می‌شود.

حدود (۳۰۰) و عبد الله بن جعفر الحمیری الذی هو فی طبقة سعد و یبعد روایتها عن أصحاب الباقر بواسطه واحدة و علیه فمن یروی عنه هارون بن مسلم یغایر من هو من أصحاب الباقر علیه السلام - و الله العالم.

شیخ طوسی رحمته الله در ضمن لیست اصحاب امام باقر ایشان را آورده و فرموده عامی است و کشی هم گفته بتری است، اما وقتی همین شخص را در لیست اصحاب امام صادق علیه السلام می‌آورد، نمی‌گوید عامی است، پس میتوان نتیجه گرفت که متعدد است. و ما هم همین استفاده را می‌کنیم که دو نفر به این نام هستند و شخصی که از اصحاب امام باقر است عامی و بتری است.

همچنین آنچه که این تعدد را تاکید می‌کند نجاشی فقط دومی را نقل کرده است و می‌فرماید از امام صادق و کاظم علیه السلام روایت نقل می‌کند و اگر هر دو یکی بودند باید امام باقر علیه السلام را هم ذکر می‌کرد، در حالی که بیان نکرده است. همچنین کسی از ایشان روایت نقل می‌کند که تقریباً سنه ۳۰۰ فوت کرده است و بعید است که او همان مسعده ای باشد که از امام باقر علیه السلام روایت نقل می‌کند.

#### نتیجه:

حرف هایی که نقل شد منجر به توثیق ایشان شد و طبق مبنای مرحوم خویی ایشان موثق است.

#### ۳. ابو حسان سعید بن جناح

قال النجاشی: سعید بن جناح أصله کوفی نشأ ببغداد و مات بها مولی الأزد و

يقال: مولی جهینه و أخوه أبو عامر، روى عن أبی الحسن الرضاع و كانا ثقتین له  
كتاب صفة الجنة و النار و كتاب قبض روح المؤمن و الكافر.<sup>۱</sup>

مرحوم نجاشی می فرماید ایشان از امام رضا علیه السلام روایت نقل می کند و کتابی  
دارد که عده ای کتاب را از ایشان نقل می کنند و من هم از عده ای این کتاب را  
نقل می کنم، بعد می فرماید ایشان بغداد بزرگ شده است و همانجا فوت شده  
است و ایشان و برادرش از امام رضا نقل می کنند و هر دو تقه هستند.  
علامه حلی رحمته الله نیز ایشان را در قسمت اول آورده اند و فرمایشات نجاشی را  
می آورند و ابن داوود هم به همین گونه.

مرحوم مجلسی هم کتابی دارند به نام رجال مجلسی یا الوجیزه که ایشان را  
در اینجا توثیق کرده اند و مشترکات کاظمی و حاوی جزائری هم ایشان را  
توثیق کرده اند، ولی حاوی گاهی در ثقات و گاهی در ضعفا می آورد ولی توثیق  
ایشان را پذیرفته است.

ولد مرحوم مامقانی می فرماید در وثاقت ایشان شکی نیست و نظر ما هم  
همین است که اصلاً جای بحث ندارد.

۴. ابو عبدالله خراسانی

بیان مرحوم خوبی:

روى عن أبی جعفر الثانی علیه السلام و روى عنه الصدوق (قدس سره) بطریقه، الفقیه:

۱ - معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۱۱۵

الجزء (۲) باب ما جاء فی الحج قبل المعرفة، الحدیث (۱۲۸۲) و روى عن الحسين  
بن سالم و روى عنه عبد الله بن جبلة، ذكره الصدوق فی المشیخة فی طریقہ إلى  
الحسين بن سالم.<sup>۱</sup>

می فرماید: ایشان از امام جواد علیه السلام روایت دارد و مرحوم صدوق هم طریق به  
ایشان دارد و ایشان از حسین بن سالم هم نقل کرده است. آیا طریق داشتن  
صدوق رحمته الله موجب توثیق او می شود؟ باید بحث کرد! مگر اینکه مقدمه صدوق  
که می فرماید: "هر آنچه مطرح کرده ام، حجت است" بپذیریم.

ظاهراً ایشان توثیقی ندارد و ما نمی توانیم به صرف مطالبی که نقل شد  
وثاقت را احراز کنیم.

۵. محمد بن زیاد

ایشان بین چندین نفر مشترک است و ما نتوانستیم از اشتراک خارج کنیم.

۶. ابن خزاز

ایشان غیر از خزاز معروف، صاحب کتاب کفایه الاثر که یکی از کتاب های  
ارزشمند است می باشد. مرحوم نمازی (در جلد ۶ ص ۳۶۶ در مستدرکات که  
بسیار برای این کتاب ارزشمند زحمت کشیدند) می فرمایند: لم یذکروه. اگر  
ایشان فرمودند ذکر نشده است حتماً ذکر نشده چون ایشان تتبع وسیع و کافی  
داشته اند، البته محدوده تتبع ایشان سه کتاب تنقیح المقال مرحوم مامقانی و

۱ - معجم رجال الحدیث ج ۲۱، ص ۲۲۶